



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه شانزدهم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۸/۳ (ویرایش اولیه - فقه معاصر خلق پول، جلسه چهارم)

شهید صدر^۱ در بحث از دیدگاه دوم می‌فرماید: ابتدا باید ببینیم ضررهای اعتباری چند قسم هستند و آیا موارد مشکوک را می‌توان در ادله لاضرر ادراج کنیم یا خیر؟ ایشان می‌فرماید ضررهای اعتباری و غیر حقیقی، اقسامی دارد؛

قسم اول: گاهی عرف چیزی را ضرر می‌داند در حالی که حقیقتاً ضرر نیست، بلکه فقط به جهت اشتباه در تطبیق، آن را ضرر - یا نظیر ضرر - تلقی کرده است به گونه‌ای که اگر به عرف توجه بدهیم، از این تطبیق رفع ید می‌کند. مثال عادی این قسم مانند اینکه معمولاً مردم، عالم دینی را معمم می‌دانند. حال اگر در جایی فرد معممی را ببینند که کار خلافی می‌کند، اشتباهاً آن را به حساب علماء می‌گذارند. و این إدراج یک فرد است تحت یک عنوان خطائاً و اشتباهاً. در اینجا اگر احکامی بر این عنوان - مثلاً عنوان علماء - مترتب شده باشد، بر این فرد غیر حقیقی که عرفاً تحت آن عنوان ادراج شده، مترتب نمی‌شود.

قسم دوم: گاهی منشأ ادراج فردی تحت یک عنوانی، انشاء است - برخلاف قسم قبلی که یک واقعیتی وجود

۱. بحوث في علم الأصول، ج ۵، ص ۴۸۶:

و اما الناحية الثانية من البحث فتحقيق الكلام فيها ان العناوين التي لها افراد و مصاديق غير حقيقية - اعتبارية و عنائية - تكون بأنحاء عديدة: الأول - ان تكون العناية في الفرد غير الحقيقي من جهة الخطأ في التطبيق، كما إذا تصور العرف نتيجة نظره المسامحية ان زيدا مصداق للعالم بالله لمجرد كونه معتقدا بوجوده تعالى.

و لا إشكال انه لا عبرة بمثل هذه العناية العرفية بعد فرض انه من باب الخطأ في التطبيق و الاخبار بحيث لو التفت إليه العرف لنبه إلى خطأ.

داشت و عرف خطائاً فردی را تحت آن عنوان و واقعیت إدراج می‌کرد - مثلاً عرف یک انشائی دارد و براساس این انشاء، افرادی را تولید می‌کند که افراد تولید شده مصداق حقیقی آن انشاء هستند؛ فرضاً در عرف، قیام کردن برای فردی که وارد می‌شود، تعظیم او شمرده باشد. حال اگر کسی وارد شود و زید برای او قیام کند، این قیام زید برای فرد وارد، در طول آن انشاء حقیقتاً مصداق تعظیم است و نمی‌توان گفت خطا کرده یا مجاز است.^۲

مثال دیگر اینکه عرف، لفظی را برای معنایی قرار داده و انشاء کرده باشد، حال اگر زید آن لفظ را برای یک فردی یا برای آن مقصود به کار ببرد، در اینجا فرد حقیقی را به کار برده است و لذا تمام احکامی که بر آن عنوان مترتب است، بر آن فرد هم مترتب می‌شود؛ مثلاً اگر در روایت داشته باشیم «مَنْ وَقَرَ عَالِماً فَقَدْ وَقَرَ رَبَّهُ»^۳ و کسی الفاظی را که عرفاً برای توقیر است نسبت به عالمی به کار ببرد، عمل او حقیقتاً مصداق توقیر است و لذا مشمول «مَنْ وَقَرَ عَالِماً» می‌شود. یا مثلاً آیه شریفه می‌فرماید «وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۴، حال اگر کسی عالم دینی را هنگامی که وارد می‌شود با قیام إکرام کند، مصداق حقیقی تعظیم شعائر می‌شود.

بنابراین فرق قسم اول با قسم دوم این شد که قسم اول خطای در تطبیق است؛ فرضاً معمم را به جای عالم قالب کرده است و مسئله انشاء هم اصلاً در کار نیست، بلکه فقط یک إخبار است یا در حکم إخبار بوده و لازمه‌اش إخبار است. اما در قسم دوم منشاء إدراج تحت یک عنوانی، انشاء است و حقیقتاً فرد را ایجاد کرده است، لامحاله احکامی که بر آن عنوان مترتب است، بر این فرد هم مترتب می‌شود.

قسم سوم: فردی را که عرف ایجاد می‌کنند همانند قسم دوم مصداق حقیقی یک عنوان انشائی است، منتها

۲. همان:

الثاني - ان تكون العناية في الفرد إنشائية لا إخبارية أي ان العرف يوجد فردا حقيقيا من ذلك العنوان بإيجاد منشئه. و هذا يكون في عناوين يمكن إيجادها بعمل إنشائي كعنوان التعظيم و الدلالة، فانه في طول وضع عرف القيام مثلا من أجل تعظيم القادم، أو وضع لفظ للدلالة على معنى معين يتحقق التعظيم بالقيام و الدلالة باستعمال ذلك الوضع حقيقة، لأن التعظيم لا يراد به إلا إظهار الاحترام بمرز ما، و الدلالة لا يراد بها إلا الاقتران بين اللفظ و المعنى تصورا، و كلاهما يمكن ان يحصل بالتواضع و الإنشاء حقيقة. و في مثل هذا النوع من الافراد العناية لا إشكال في شمول إطلاق الدليل لافراد المتجددة بعد زمن المعصوم أيضا لكونها افرادا حقيقية للمعنى نظير إيجاد مصداق للماء بعلاج لم يكن متيسرا في زمن المعصوم فإنه مشمول أيضا لإطلاق دليل المطهرية.

۳. تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۴۷:

مَنْ وَقَرَ عَالِماً فَقَدْ وَقَرَ رَبَّهُ.

۴. سورة مبارکه حج آیه ۳۲.

مربوط به عرف خاصی است که در طول امضای عرف نسبت به امر خاص، آن فرد را ایجاد می‌کنیم؛ مثلاً فرض کنید در عرف خاصی اگر کسی حیوان وحشی را تعلیف کند یا به کبوتری دانه بدهد، عرف این عمل را مملک یا موجد حق می‌داند؛ مثلاً می‌گوید اگر کسی به مدت چهار ماه حیوان غیر اهلی را از لحاظ غذایی تأمین کند، حداقل آن است که نسبت به آن حیوان ذی حق می‌شود. لامحاله در این عرف خاص اگر کسی آن حیوان را بدون إذن او تصرف کند؛ حق او را ضایع کرده و یا چه بسا بگویند ملک او را تصرف کرده است.^۵

فرق قسم سوم با قسم دوم در این شد که در قسم سوم هرچند فرد حقیقی آن عنوان را مثلاً با تعلیف یا دانه دادن ایجاد کرده، متنها این فرد حقیقی فقط در عرف خاصی معنا دارد نه هر عرفی؛ برخلاف قسم دوم.

شهید صدر اعلی الله مقامه در این قسم سوم می‌گوید:^۶ در جایی می‌توان به اطلاق ادله‌ای که روی آن عناوین آمده تمسک کرده و اثبات این حقوق کرد که آن عناوین با این مصداق، در زمان خود شارع بوده باشد به گونه‌ای که شارع آن را تصدیق کرده باشد. اما اگر مصادیق افراد جدیدی باشند که در زمان شارع موجود نبودند، نمی‌توان با اطلاق ادله اثبات این حقوق کرد و در نتیجه حتی نمی‌توان گفت «لاضرر» شامل آن حقوق می‌شود؛ زیرا علی الفرض «لاضرر» یک معنایی دارد که شک داریم شامل این موارد می‌شود یا خیر، و این موارد

۵. بحوث في علم الأصول، ج ۵، ص ۸۷؛

الثالث - ان تكون فردية الفرد إنشائية و لكنها مختصة بعرف خاص لكونها في طول إمضاء العرف و قبوله لذلك الأمر الإنشائي أو الاعتباري و ليس كما في القسم السابق، و هذا نظير عنوان الضرر فانه عبارة عن النقص الحقيقي أو الاعتباري لملك أو حق عند عرف يعتبر الملكية أو الحقيقة في ذلك المورد، فانه بمنظار ذلك العرف يكون نقصه ضررا بخلاف منظار عرف لا يعتبر ذلك الحق.

۶. همان؛

و في هذا القسم من الافراد الاعتبارية لا يشمل إطلاق الدليل إلا ما يكون مصداقا للعنوان عند الشارع أي في الموارد التي تكون تلك الاعتبارات المحققة للعنوان ممضاة من قبل الشارع نفسه، و هذا يختص لا محالة بالافراد العنائية للعنوان المتواجدة في عصر الشارع حيث يكون نفس إطلاق الدليل أو سكوت الشارع إمضاء لها، و اما الإضرار العنائية المستجدة بعد عصر التشريع فلا يشمل إطلاق الدليل إذ لا يتعد إطلاق لشمولها لا لفظا و لا مقاما كما لا يخفى. و منه يعرف حال قاعدة لا ضرر، فانها لا يمكن ان تشمل كافة مصاديق الضرر العنائية المستجدة في العصور المتأخرة إلا في حدود ما يحرز قبول الشارع لثبوت الحق فيها، بل حتى إذا افترضنا الإطلاق اللفظي في لا ضرر لمثل هذه الأضرار كان لا بد من تقييد مفادها بما كان في عصر الشارع ضررا لا أكثر، إذ من الواضح ان حكم الشارع ليس تابعا لأحكام العقلاء دائما و أبدا فان هذا لا بد و ان يكون على أساس أحد امرين كلاهما يقطع بخلافه و خلاف ظاهر الخطابات.

أحدهما - ان يكون مجرد حكم العقلاء كافيا لحكم الشارع لأن مطابقة حكم العقلاء بما هو تمام الموضوع لحكم الشارع، و هذا يقطع بعدمه. الثاني - ان يكون المولى قد علم بمقتضى علمه بالغيب ان كل ما سيجعله العقلاء خارجا سوف يكون على طبق ما يريده هو أيضا، و هذا أيضا خلاف ظاهر الخطابات و مقطوع البطلان.

در زمان شارع هم نبودند و جدیداً پیدا شده‌اند و شک داریم که آیا شارع آن موارد را امضا کرده است یا خیر. به تعبیر دیگر یقین نداریم که «لاضرر» شامل این موارد می‌شود و خود این عناوین هم در زمان شارع نبوده، لذا دلیلی ندارد که «لاضرر» شامل آنها شود و در نتیجه اصل حق هم که خواستیم از طریق برهان اِنّی آن را ثابت کنیم، ثابت نمی‌شود.

سپس ایشان بیانی دارند که حتّی اگر اطلاق لفظی «لاضرر» هم شامل چنین ضررهایی شود، باید از آن رفع ید کرد؛ مثلاً اگر کسی به کبوتری دانه بدهد و فرد دیگری آن کبوتر را تصرف کند، نمی‌توان به «لاضرر» تمسک کرده و بگوییم چون عرفاً ضرر است پس معلوم می‌شود این فرد حقی داشته که توسط دیگری سلب شده و مرتکب خلاف شرع شده است.

شهید صدر در ادامه تلاش می‌کند روزنه‌ای پیدا کند برای اثبات اینکه ضرر در چنین جایی صادق هست و در نتیجه کشف می‌شود حقی هم برای آن فرد صادق است؛ به این بیان که:

اگر دو نکته متوفّر و موجود باشد، می‌توان گفت این حقوق ثابت بوده و مشمول «لاضرر» هم می‌شوند. **نکته اول** اینکه هرچند افرادی که ما مثال زدیم یعنی دانه دادن کبوتر یا مثل حق طبع، در زمان شارع نبوده‌اند و از این طریق نمی‌توانیم برسیم به اینکه حقی وجود داشته و «لاضرر» شاملش می‌شود و یا بگوییم چون «لاضرر» شاملش می‌شود لذا از طریق برهان اِنّ کشف می‌کنیم که حقی بوده است، منتها اگر **کلی قضیه و مناط موجود** در مثال در عصر شارع بوده باشد - یعنی اگر یک فردی نظیر آن یا یک تلقی عقلایی در کبرای قضیه در زمان شارع بوده باشد هرچند این فرد اصلاً موجود نبوده - می‌توان اثبات کرد «لاضرر» شاملش می‌شود.^۷

شهید صدر رحمته الله متأسفانه اینجا مثال زده‌اند و ما اگر بخواهیم برای آن مثال بزنیم، چنین می‌گوییم: فرض کنید یک چیز کاملاً جدیدی پیدا شده که قبلاً سابقه نداشته است و شک می‌کنیم آیا دلیل شاملش می‌شود یا خیر،

۷. همان، ص ۴۸۸:

ثم انه لا ينبغي ان يعتبر هذا الكلام تحديدا مطلقا لمفاد القاعدة و أمثالها من الخطابات الشرعية و إلغاء لها أو تخصيصها بالافراد الارتكازية التي يحرز وجودها في عصر الشارع فقط فلا يمكن تعميمها للمصاديق العرفية في أزمنتنا للضرر، فان هناك نكتتين أخيرين توجبان التوسعة بمقدار ما: إحداهما - إذا فرض ان فردا من افراد الضرر في عرفنا المعاصر لم يكن موجودا في عصر الشارع بشخصه و لكنه كان ثابتا بنكته، أي ان ذلك الحق المشروع في عرفنا المعاصر كان نظيره أو كبراه مركوزا في عصر التشريع أيضا و لم يردع عنه الشارع بل أمضاه كفي ذلك في شمول القاعدة له، فالعبرة بسعة النكته العقلية الممضاة في عصر التشريع لا بالحدود الواقعة خارجا من مصاديق تلك النكته كما أشرنا إلى ذلك في بعض البحوث السابقة.

مثلاً کسی بعضی از زمین‌ها را به نوعی تصرف کرده و از آنها استفاده کند که قبلاً سابقه نداشته است، فرضاً زمین را تسطیح کند برای نوع خاصی از بازی، و ما شک کنیم آیا بر چنین تصرفی إحياء صادق است تا «مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ»^۸ شاملش شود یا خیر؟ در چنین جایی چون این فرد مستجد است، نمی‌توان گفت دلیل شاملش می‌شود چون علی‌الغرض شک داریم، اما اگر نظیرش یا کبرای معنویش - نه لفظی - قبلاً موجود بوده که اگر کسی زمینی را برای یک غرض عقلایی تصرف کرده و از آن استفاده کند تصرف او مملک است، این مقدار کافی است در اینکه دلیل «مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ» شاملش شود.

نکته دوم: نحوه تلفظ لفظ و نیز معنای آن در طول زمان در تغییر و تبدل است^۹، حال اگر لفظ یا دلیلی در

۸. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب إحياء الموات، باب ۱، ح ۵، ص ۴۱۲ و تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۵۲:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيرٍ وَ فَضِيلٍ وَ بَكْرِ بْنِ وَ خُفْرَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ. مُحَمَّدُ بْنُ يُعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.

۹. به مناسبت این مطلب را تذکر دهیم که در بعضی از کتب - از جمله آنچه از سیبویه نقل شده و نیز بعضی از قدمای دیگر که کلام آنها را در رساله تلفظ حرف «ضاد» نقل کردیم* - مخصوصاً کتب تجوید، گفته شده که مخرج حرف «ضاد» حافه لسان و طواحن است. علماء نیز چنین می‌گویند. منتها امروزه در میان اعراب شاید هیچ کسی حرف «ضاد» را چنین تلفظ نکند، بلکه به صورت دالّ مفخّمه تلفظ می‌کنند و حتّی تلفظ به حافه لسان و طواحن را غلط می‌دانند.

در جواهر** آمده که قرائت به حافه لسان و طواحن، قرائت اهل بیت علیهم السلام است که در میان اهل عراق مانده و نسل بعد نسل ادامه پیدا کرده است. اما با اینکه صاحب جواهر حدود دویست سال پیش بوده، ولی الآن در عراق چنین قرائتی را پیدا نمی‌کنید. در سفری هم که سالیان پیش به حجّ مشرف شده بودم، وقتی دقت کردم دیدیم تقریباً همه به صورت دالّ مفخّمه تلفظ می‌کنند و حتّی بدوی‌ها هم چنین تلفظ می‌کردند و نیز عرب‌هایی که از کشورهای دیگر آمده بودند. و این واقعاً چیز عجیبی بود.

در همان سفر حجّ به یکی از آنها گفتم در کتاب‌ها درباره مخرج حرف «ضاد» چنین آمده است. در پاسخ گفت من اتفاقاً رشته‌ام زبان است و حق همان چیزی است که جواهر گفته، منتها «تغییر اللسان». این مسئله را از یکی از شیوخ آنها نیز پرسیدم و گفت «لاتجد احدا تلفظ بكذا و تجد هذا فی الكتب»، که بیش از این به ذهنش نمی‌رسید، ولی متوجه شده بود که در کتاب‌ها چنین است.

به هر حال لم قضیه این است که «تغییر اللسان»، آن هم تغییری که سرتاسر مناطق عربی را فرا گرفته و فقط اهل علم که مأنوس با کتب هستند می‌دانند تلفظ آن در گذشته به نحو دیگری بوده است. بنابراین تغییر در لفظ واقع می‌شود و به طریق اولی تغییر در معنا هم ممکن است واقع شود؛ چراکه سهل‌تر است.

* کتاب مقالات فقهی (۱)، صفحه ۱۱۷-۱۴۵.

** جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۹، ص ۳۹۸:

فالضاد حينئذ ليست حرفا شديدا، و انما هو رخو كالطاء، بل عن البهائي أن أبا عمر و ابن العلاء و هو إمام في اللغة ذهبا إلى اتحادهما، و أقاما على

زمان حاضر شامل موردی باشد و ما به جهت احتمال تغییر و تبدل در لفظ یا معنا شک کنیم که آیا در زمان صدور دلیل هم به همین معنا بوده و دلیل شاملش می شده یا خیر، در چنین جایی می توان به قاعدهٔ **أصله عدم النقل** تمسک کرد. این قاعده بیان می کند هرگاه شک کردیم معنایی تغییر پیدا کرد یا خیر، اصل آن است که از ابتدا به همین معنا بوده و تا به حال تغییری پیدا نکرده است.^{۱۰}

همان طور که اشاره کردیم شهید صدر رحمته الله در اینجا مثال نزده است، منتها می توان فرمایش ایشان را بر مثل

ذلك أدلة و شواهد، و هو و إن كان خلاف التحقيق، ضرورة كونهما متقاربي المخرج لا متحدین، لكنه أوضح شاهد على بطلان ما يحكى عن عوام الخاصة و علماء العامة من المصريين و الشاميين من النطق بها مزوجة بالبدال المفخمة و الطاء المهملة معرضين عن الضاد الصحيحة الخالصة التي نطق بها أهل البيت (عليهم السلام)، و أخذ عنهم العراقيون و الحجازيون، و هذا الاختلاف على قديم الدهر و سالف العصر بين علماء الخاصة و العامة و إن حكى عن جماعة منهم موافقة الخاصة في ذلك كالشيخ علي المقدسي الذي قد صنف في ذلك رسالة رجح بها ضاد العراقيين و الحجازيين، و رد عليه الشيخ علي المنصوري في رسالة ألفها أيضا، و كان مما رد فيها عليه أن النطق بالضاد قريبة من الطاء ليس من طريق أهل السنة المتبعة، و انما هو من طريق الطائفة المبتدعة، و هي شهادة منه على طريقتنا المأخوذة يدا بيد إلى النبي (صلى الله عليه و آله) القائل: إني أفصح من نطق بالضاد، و فيه إشعار أيضا بالملطوب، ضرورة تيسر ضادهم لكل أحد حتى النساء و الصبيان، فلا يناسب ذكر اختصاصه (عليه السلام) بالأفصحية بخلاف الضاد الذي ذكرناه، فإنه مما يعسر فعله بحيث يتميز عن الطاء كما اعترف به بعضهم، قال راجزهم:

و الضاد و الطاء لقرب المخرج
قد يؤذنان بالتنباس المنهج
و قال آخر:

و يكثر التباسها بالضاد
إلا على الجهاذ النقاد

و يقرب من ذلك المحكي عن السخاوي و الجرزي و ابن أم القاسم، بل قال الأخير منهم: «إن التفرقة بينهما محتاجة إلى الرياضة التامة» إلى غير ذلك مما ليس هذا محل ذكره، نعم ينبغي أن يعلم أن المدار في صدق امتثال الأمر بالكلمة المشتملة على الضاد صدق ذلك عليه في عرف القارين كغيره من الحروف، فوسوسة كثير من الناس في الضاد و ابتلاؤهم بإخراجه و معرفة مخرجه في غير محلها، و انما نشأ ذلك من بعض جهال من يدعي المعرفة بعلم التجويد من بني فارس المعلوم صعوبة اللغة العربية عليهم، و إلا فمتى كان اللسان عربيا مستقيما خرج الحرف من مخرجه من غير تكلفه ضرورة، و إلا لم يصدق عليه اسم ذلك الحرف عرفا كما هو واضح، و على ذلك بنوا وصف مخارج الحروف و تقسيمهم لها إلى شفوية مثلا و غيرها لبعض الأغراض المتعلقة لهم بذلك، و ليس المقصود منه تميز النطق بالحروف قطعا، فان ذلك يكفي فيه صدق الاسم و عدمه و لا يحتاج إلى هذا التدقيق الذي لا يعلمه إلا الأوحدي من الناس، بل لا يمكن معرفته على وجه الحقيقة إلا لخالق الخلق الذي أودعهم قوة النطق، و الله أعلم.

۱۰. بحوث في علم الاصول، ج ۵، ص ۴۸۸:

الثانية - انه عند الشك في ثبوت هذا الحق في زمن التشريع، أو دخوله تحت نكتة مضادة من قبله لا نحتاج إلى إثبات ذلك بالشواهد التاريخية القطعية الأمر الذي يتعسر غالبا أو يتعذر، بل يمكن إثبات ذلك بطريق آخر تعبدى و هو إجراء أصالة الثبات في الظهور لما ذكرنا من ان هذه الافراد العنائية توجب ظهورا و توسعة في مدلول الخطاب لفظا أو مقاما بحيث يشمل الخطاب هذه الافراد فإذا شك في إمضاء الشارع لها رجع إلى الشك في تحديد ظهور الخطاب و ان ما نفهمه اليوم من إطلاقه هل كان ثابتا له في عصر التشريع أيضا أم لا فيكون من موارد التمسك بأصالة الثبات و عدم النقل في الظهور. و بإحدى هاتين الطريقتين نستطيع تخريج الكثير من الحقوق و المرتكزات العقلانية المستجدة بعد عصر المعصومين عليهم السلام.

حقّ طبع تطبیق کنیم و بگوییم: «حقّ طبع» یک حقّ جدید است که قبلاً نبوده است، ولی می‌توان گفت فرضاً نظیرش آن زمان بوده یا یک ارتکازی بر کلی این قضیه بوده است. لامحاله اگر کسی این حقّ را رعایت نکند و بدون اجازه مؤلف، کتاب او را تکثیر کند، «لاضرر» بر فعل او منطبق می‌شود. و وقتی منطبق شد معلوم می‌شود که ضرر در جایی است که مسبوق به حقّی باشد و در نتیجه یک حقّ اعتباری وجود داشته است.

در مورد پول نیز چنین است و فرض کردیم ناشر اسکناس یا پول اعتباری یا هر پولی، اگر یک ابتکاری به خرج داده باشد و شخص دیگری مشابه آن پول را تولید و وارد بازار کند، آن ناشر ضرر می‌کند و حتّی گفتیم افراد دارنده آن پول‌ها هم ضرر می‌کنند. و چون «لاضرر» صادق است لذا کشف می‌کنیم که در رتبه سابقه، آن ناشر اسکناس یا افراد دارنده پول، یک حقّی داشته‌اند که ضایع شده و به واسطه ضایع شدن آن حقّ، ضرر صادق است. پس معلوم می‌شود نشر اضافی پول حرام بوده و حتّی آن فرد ضامن است. و اگر گفته شود لعلّ این ضرر الآن صادق باشد ولی مفهومش به گونه‌ای نباشد که در زمان شارع هم ضرر صادق باشد، در جواب می‌گوییم: أصالة عدم نقل بیان می‌کند که از ابتدا به این معنا بوده و تغیر و تبدل حاصل نشده است.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی